

ارزیابی گذار اقتصادی تحت آموزه‌های نئولیبرالیسم

دکتر حسن سبحانی*

بهرروز ملکی**

چکیده

از اواخر دهه ۱۹۷۰، با تغییر پارادایم غالب توسعه، بیشتر کشورها پیروی از سیاست‌های اجماع واشنگتنی را مورد توجه قرار دادند. بر اساس آموزه‌های این رویکرد، با حذف نقش دولت، بازارها کارآیی اقتصادی را افزایش می‌دهند؛ اما در عمل، کشورهایی که این سیاست‌ها را دنبال نمودند، به دلیل نبود زیرساخت‌ها و نهادهای لازم، با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زیادی رو به رو شدند.

در این شرایط، به مرور افکار تجدیدنظر طلبانه‌ای در ادبیات توسعه اقتصادی با عنوان اجماع پساواشنگتنی شکل گرفت. این رویکرد بر اساس نقطه ضعف‌های اجماع واشنگتنی و درس‌های به دست آمده از تجربه کشورهای مختلف در حال توسعه، به خصوص کشورهای شرق آسیا و اروپای شرقی توسعه یافت. در نتیجه، پارادایم جدیدی در رابطه با توسعه اقتصادی و اجتماعی بنیان گذارده شد که در آن دولت نقش مهمی در اصلاحات اقتصادی دارد.

بنابراین، اگر گذار از اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار، بدون در نظر گرفتن پیش‌نیازها و ظرفیت‌های نهادی یک کشور صورت گیرد، باعث آشفتگی در اقتصاد خواهد شد.

طبقه‌بندی JEL: B23 ، B25 ، B41

واژه‌های کلیدی: نئولیبرالیسم اقتصادی، گذار اقتصادی، دولت

مقدمه

تعیین حدود دخالت دولت در حوزه فعالیت‌های اقتصادی از مهم‌ترین مسائلی است که از ابتدای شکل‌گیری اندیشه اقتصادی مدرن، پیش روی نظریه‌پردازان اقتصادی قرار داشته است. جا به جایی مرز میان دولت و بازار در اقتصادهای سرمایه‌داری در طول یک تا دو قرن اخیر قابل توجه بوده است. در یک تقسیم‌بندی کلی در این باره که دولت در حوزه اقتصادی چه نقشی دارد و میزان دخالت آن در چه حدی باید باشد، با کمی چشم‌پوشی، ادوار ذیل را می‌توان از هم تفکیک نمود:

ابتدا، دوره‌ای که از قرن هجدهم با تحولات صنعتی در انگلستان آغاز شد و با اندیشه‌های اقتصاددانان کلاسیک همراه بود. بر اساس طبقه‌بندی کینز، اقتصاد کلاسیک، آن طرز فکری است که قبل از انتشار کتاب نظریه عمومی کینز (۱۹۳۶) رایج بود. البته نظر کینز با طبقه‌بندی مرسوم تاریخی اندیشه اقتصادی دارای اختلاف است، به ویژه با توجه به اینکه کینز، علاوه بر آدام اسمیت، ریکاردو و استوارت میل، مارشال و پیگور را نیز جزء مکتب کلاسیک می‌داند. از نظر کینز، ایده‌های اقتصاد کلان در دوره ۱۷۷۶-۱۹۳۶ بر اساس پیام اصلی‌شان یکسان هستند. در واقع، این پیام، ایمان بالایی است که برای مکانیسم تعدیل بازار به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به تعادل اشتغال کامل قائل هستند. از نظر کلاسیک‌ها، دخالت دولت، ضروری و مطلوب نیست و احتمالاً سیاست‌های دولت باعث بی‌ثباتی بیشتری خواهد شد (اسنودن، ۱۳۸۳، ص ۲۰).

دو واقعه، یعنی انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) و بحران بزرگ اقتصادی اروپا و آمریکا (۱۹۲۹) سبب شد که دولت در حوزه اقتصادی نقش بیشتری ایفا کند. بدون شک ظهور و حضور کینز، نقش عمده‌ای در شکل‌گیری رویکرد جدید پیرامون مداخله دولت داشته است. شاید مهم‌ترین جنبه نظر کینز برای تکامل و پیشرفت اقتصاد، مفهوم تازه و مثبت او درباره نقش دولت باشد (گمبل و والتون، ۱۳۵۸، ص ۶۴).

برای کینز، وقایع دهه ۱۹۳۰ بیانگر ضربه اساسی بود که بر عملکرد مکانیسم قیمت به عنوان یک شیوه «هماهنگ‌کننده» وارد می‌شد. به نظر او، نظام سرمایه‌داری به طور کامل بیمار نیست، بلکه بی‌ثبات است؛ به عبارت دیگر، بی‌ثباتی اقتصاد ناشی از بی‌ثباتی طرف تقاضای اقتصاد بوده و وظیفه دولت مداخله در اقتصاد به منظور تأمین تقاضای کل است. نظریات دولت‌گرای کینز به عنوان پارادایم مسلط پس از جنگ جهانی دوم

نیز با قدرت تا شروع ربع پایانی قرن بیستم ادامه یافت (اسنودن، ۱۳۸۳، ص ۶-۹). دوره سوم از اواسط دهه ۱۹۷۰، با بازگشتی دوباره به اندیشه‌های دوره اول صورت گرفت و رویکرد «نئولیبرالیسم» توانست اندیشه‌های دولت‌مدار سوسیالیستی، کینزی و غیره را از صحنه خارج کند. در چنین شرایطی، از اواخر دهه ۱۹۷۰، دیدگاه طرفداران اقتصاد بازار به ترویج رواج یافت. این دیدگاه، خصوصی‌سازی را یک هدف و کمال مطلوب دانسته و خواهان کاهش سهم دولت در تولید ناخالص داخلی و محدودیت نقش دولت در اقتصاد بود. جان ویلیامسون^۱ در سال ۱۹۸۹، برای اولین بار واژه «اجماع واشنگتنی»^۲ را در مورد صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه‌داری آمریکا به کار برد که هر سه در واشنگتن مستقر بوده و سیاست‌های تقریباً یکسانی را در مورد اصلاحات اقتصادی کشورهای در حال توسعه در قالب سیاست‌های تعدیل توصیه می‌کردند، در این رویکرد، بازارها بهترین نتایج و قیمت‌ها بهترین تخصیص دهنده منابع هستند. هر گونه دخالت دولتی برای تغییر در آنچه بازارها به وجود می‌آورند، ضد تولیدی است؛ بنابراین، نگاه به دولت از «عامل توسعه» به مهم‌ترین «مانع توسعه» تغییر یافت.

به دنبال اجرای بی‌قید و شرط توصیه‌های سیاستی اجماع واشنگتنی در کشورهای در حال توسعه و بروز مشکلات ناشی از آن، به مرور رویکرد نوینی (اجماع پساواشنگتنی)^۳ شروع به شکل‌گیری کرده است. بانک جهانی در گزارشی غیر متعارف (سال ۱۹۹۷) بر نقش مثبت دولت در تغییر و تحولات اقتصادی تأکید نموده و این نقش را فراتر از آن چیزی دانست که در چارچوب «دولت حداقل» پیش از آن مطرح می‌نمود. در رویکرد جدید، وجود و حضور دولت‌های کارآمد در کنار ایجاد شرایط مساعد برای فعالیت هر چه بیشتر بنگاه‌های خصوصی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، بسیار مهم‌تر از تأکید بر سیاست‌های معطوف به کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی هر چه بیشتر شرکت‌های دولتی است.

1. John Williamson

2. Washington Consensus

3. Post- Washington Consensus

مسئله تحقیق

نئولیبرالیسم اقتصادی، با بهره از آموزه‌های اقتصاد کلاسیک، علاوه بر داشتن یک نگاه حداقلی به دولت، معتقد به اصلاحات اقتصادی، با حداکثر سرعت و صرف نظر از ظرفیت‌های نهادی است. بر اساس دیدگاه اقتصاد نئولیبرالیسم، دولت به عنوان مانعی بزرگ بر سر راه توسعه اجتماعی و اقتصادی محسوب می‌شود، به طوری که بازار آزاد دوی تمام دردهاست و لازمه اصلاحات اقتصادی حداقل کردن اندازه دولت به هر نحو ممکن است.

در این مقاله می‌خواهیم تا نشان دهیم که برای اصلاحات اقتصادی به چیزی بیش از توصیه‌های نئولیبرالیسم نیازمندیم. برای روشن شدن این موضوع می‌توان به تجربه‌های به دست آمده از کشورهای در حال گذار، مانند چین و روسیه اشاره کرد. در ادامه ملاحظه خواهید کرد که چگونه سیاست‌های ارائه شده از سوی نئولیبرالیسم، در بهترین حالت، ناقص و در بدترین حالت، اشتباه است.

نئولیبرالیسم اقتصادی

پس از انتشار کتاب نظریه عمومی کینز (۱۹۳۶) و خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم، رویکرد غالب در اقتصاد توسعه، با بهره از اندیشه‌های کینز، بر اساس حضور و مداخله مؤثر دولت در اقتصاد شکل گرفت (در سال ۱۹۶۹ نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا گفته بود: در حال حاضر، همگی کینزی هستیم). این دوره تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت، اما شرکت‌های دولتی در عمل نشان دادند که کارآیی و انعطاف‌پذیری لازم را نداشته و در برابر فشارهای سیاسی و تورم نیروی کار قرار دارند و بیشتر آنها زیان دیده‌اند. در چنین شرایطی، دیدگاه طرفداران اقتصاد بازار که خصوصی‌سازی را یک هدف و کمال مطلوب دانسته و خواهان کاهش سهم دولت در تولید ناخالص داخلی و محدود کردن نقش دولت در اقتصاد بودند، به شدت رواج یافت.

بیشتر کشورهای در حال توسعه، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تمایل داشتند که روش بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را دنبال کنند. علت این مسئله آن است که در حال حاضر، پول بین‌المللی، چارچوبی سازمانی دارد و واقع‌بینی کشورها، آنها را به سوی اتخاذ برنامه‌های این دو سازمان می‌کشاند؛ زیرا آنچه اهمیت دارد، این است که

تعدیل به هر شکلی که انجام گیرد، کارآمد بودن آن به دستیابی کامل به منابع مالی خارجی مشروط است.

علاوه بر این، دلایل دیگری نیز برای توجیه اتخاذ برنامه‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی از سوی کشورهای مختلف بیان می‌شود:

۱. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بیش از هر کشور و یا دولت دیگری در امر برنامه‌های مرسوم و سنتی تعدیل، تجربه دارند.

۲. از جهت‌های بسیاری این دو سازمان، بیش از هر دولتی می‌توانند منابع بیشتری برای طراحی و ارزیابی برنامه‌های تعدیل اختصاص دهند.

۳. در کشورهایی که دولت، منتخب واقعی مردم نیست و بی‌جهت بیشتر اولویت‌ها را به اقلیت اختصاص می‌دهد، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌توانند از نفوذ خود استفاده کرده، در طراحی برنامه، واقع‌بینی بیشتری داشته باشند.

هنگامی که این سیاست‌ها در یک ساختار غیر شفاف و نامناسب حقوقی، قضائی و نهادی اعمال شود، نه تنها قادر به اصلاح وضعیت نشده، بلکه خود منشأ مشکلات دیگری می‌شود. در چنین شرایطی اتخاذ سیاست‌های اجماع واشنگتنی باعث فساد، تورم، بیکاری، رشد پایین سرمایه‌گذاری و تولید، و سرخوردگی مردم و شهروندان از سیاست‌های بیان شده، می‌شود.

ریاضت مالی، خصوصی‌سازی و آزادی بازارها را می‌توان سه ستون اصلی توصیه‌های اجماع واشنگتنی برای حل مشکلات آمریکای لاتین در دهه ۸۰ و ۹۰ دانست. آنچه مشخص است اینکه انضباط مالی، حداقل باید تا حدی مراعات شود. اگر در مورد خصوصی‌سازی نیز دولت به جای اداره بنگاه‌های اقتصادی که بخش خصوصی آنها را بهتر مدیریت می‌کند، بر تأمین تسهیلات عمومی تمرکز کند، با وضع اقتصادی بهتری رو به رو خواهیم بود؛ بنابراین، خصوصی‌سازی نیز منطقی به نظر می‌رسد. اگر آزادی تجارت به درستی و با سرعت قابل قبولی صورت گیرد، به طوری که هم‌زمان با از میان رفتن مشاغل غیر کارآمد، شغل‌های تازه‌ای ایجاد شود، منافع زیادی به دست می‌آید که ناشی از کارآیی بهتر است.

مشکل این است که بسیاری از این سیاست‌ها به خودی خود هدف محسوب

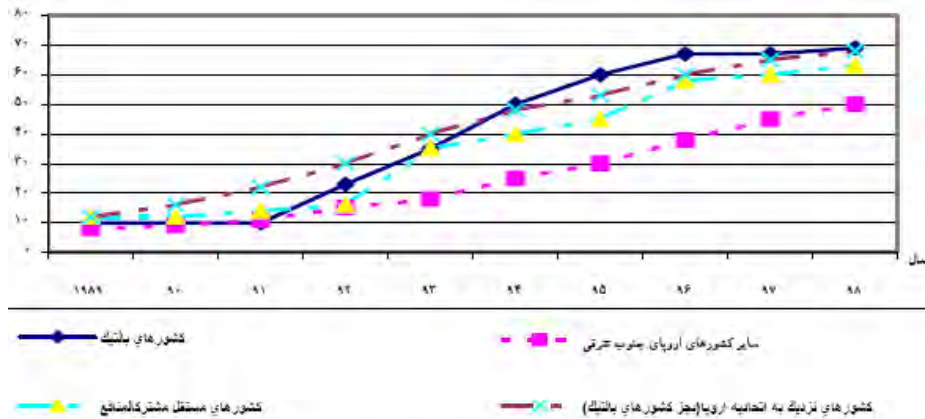
می‌شود؛ در حالی که باید ابزاری برای رشد اقتصادی پایدارتر و عادلانه‌تر باشند. در انجام این کار، سیاست‌ها زیاده‌تر از حد تأکید شدند، سریع‌تر از حد اجرا شدند و سیاست‌های دیگری که مورد نیاز بودند، کنار گذاشته شدند؛ بنابراین، نتیجه کار، چیزی به کلی متفاوت با آنچه مورد نظر بود، شد. به طور مثال، ریاضت مالی بیش از حد سخت‌گیرانه که تحت شرایط نامناسبی اجرا شود، می‌تواند رکود ایجاد کند و نرخ بهره بالا، مانع رشد بنگاه‌های تجاری تازه تأسیس می‌شود (استیگلیتز، الف / ۱۳۸۲، ص ۸۰). تجربه‌های گوناگون اقتصادهای در حال گذار، بیانگر یکی از مهم‌ترین مجموعه آزمایش‌های اقتصادی و اجتماعی است که تا کنون انجام گرفته است و باید فرصت گرانبهایی برای اقتصادهای در حال گذار باشد تا فرایند اصلاحات را درک کنند و درباره طرز کار اقتصادها آگاهی به دست آورند.

کاستی‌های تجربی اجماع واشنگتنی

الف. ارزیابی گذار اقتصادی اروپای شرقی

بی‌شک می‌توان تجربه گذار در بلوک شرق را به عنوان مهم‌ترین تجربه گذار زیر نظر توصیه‌های سیاستی اجماع واشنگتنی در نظر گرفت. داستان گذار این کشورها و آنچه که در طول دهه ۱۹۹۰ بر آنها گذشته است، از فصل‌های عبرت‌آمیز تاریخ اقتصادی جهان باقی خواهد ماند.

با واگذاری دارایی‌های دولتی به بخش خصوصی، سهم بخش خصوصی در این کشورها به سرعت افزایش یافت و به حدود ۷۰ درصد رسید. نمودار (۱) افزایش سهم بخش خصوصی در این کشورها را نشان می‌دهد.



نمودار(۱): سهم بخش خصوصی در اروپای شرقی

منبع: (IMF، ۲۰۰۰، ص ۱۰۸).

بانک توسعه و ترمیم اروپا، اصلاحات در کشورهای شرق اروپا و میزان نزدیکی به اقتصاد بازار را شاخص‌سازی کرده است. حداقل مقدار شاخص گذار عدد صفر است که نشان‌دهنده نبود اقتصاد بازار می‌باشد و حداکثر آن ۴/۳ است که بیانگر حاکمیت کامل اقتصاد بازار می‌باشد.

نگاهی اجمالی به جدول (۱) نشانگر آن است که نمی‌توان وضعیت عمومی اقتصاد در این کشورها را برای دهه ۱۹۹۰ - که دهه گذار برای بلوک شرق زیر نظر آموزه‌های اجماع واشنگتنی است - مثبت ارزیابی نمود.

جدول(۱): برخی از ویژگی‌های اقتصادی کشورهای بلوک شرق

کشورهای در حال گذار	سال شروع اصلاحات	نسبت GDP در سال ۱۹۹۹ به ۱۹۹۸	متوسط نرخ تورم در دوره ۱۹۹۹-۱۹۸۹	متوسط شاخص گذار در سال ۱۹۹۹
حوزه بالتیک	۱۹۹۲	۰/۶۸	۳۳/۵	۳/۲
اروپای جنوب شرقی	۱۹۹۰	۰/۷۷	۱۳۳/۸	۲/۵
مستقل مشترک المنافع	۱۹۹۲	۰/۵۳	۱۴۹/۱	۲/۳

منبع: (همان، ص ۹۸).

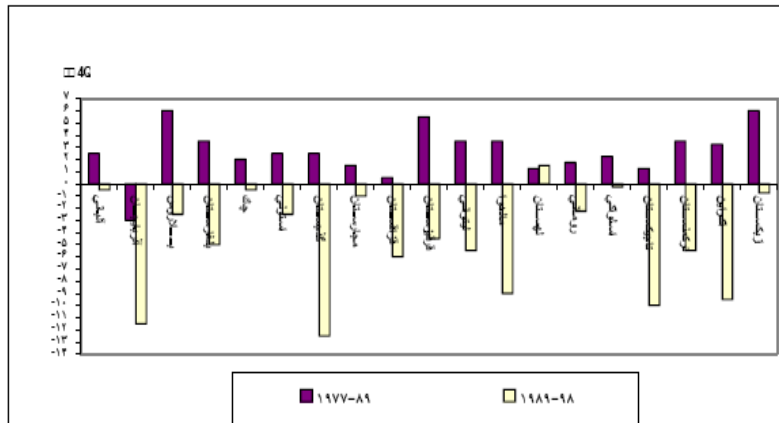
از دیگر پدیده‌های رخ داده در این کشورها بروز هم‌زمان تورم و بیکاری است. همان‌طور که در جدول (۱) نشان دادیم، در دوران گذار، تورم گسترده‌ای در کشورهای اروپای شرقی رخ داد. با نگاهی به جدول (۲) نیز شاهد کاهش سطح اشتغال در این کشورها نسبت به سال پایه (۱۹۸۹) هستیم.

جدول (۲): میزان اشتغال نسبت به سال پایه (۱۹۸۹ = ۱۰۰)

کشور	۱۹۹۰	۱۹۹۳	۱۹۹۶	۱۹۹۹	۲۰۰۳
استونی	۹۹	۸۳	۷۴	۷۰	۷۱
مجارستان	۹۶	۷۳	۶۹	۷۲	۷۵
لتونی	۱۰۰	۸۵	۷۲	۷۳	۷۶
لهستان	۹۵	۸۴	۸۸	۹۰	۸۵
اسلواکی	۹۸	۸۴	۸۵	۸۲	۸۳
چک	۹۹	۹۰	۹۳	۸۸	۸۷
مشترک المنافع	۹۷	۸۴	۸۱	۸۰	۸۰

منبع: (ژانوس کورنی، ۲۰۰۵، ص ۴۰).

بررسی نرخ رشد اقتصادی نیز می‌تواند با روشنی بیشتری واقعیت‌های اقتصادی این کشورها را نشان دهد. نمودار (۲) نرخ رشد در این کشورها را در دو دوره ۱۹۷۷-۱۹۸۹ و ۱۹۸۹-۱۹۹۸ مقایسه نموده است. همان‌طور که مشخص است، در حالی که نرخ رشد در همه کشورها (به جز آذربایجان) در دوره اول مثبت بوده است، در دوره دوم در همه کشورها (به جز لهستان) منفی شده است.



نمودار (۲): نرخ رشد اقتصادی در کشورهای در حال گذار در دوره ۱۹۸۹-۱۹۹۸ و ۱۹۹۸-۱۹۸۹
 منبع: (میدری، ۱۳۸۳، ص ۲۸۶).

در مورد عدالت اقتصادی نیز عملکرد کشورهای بلوک شرق موفقیت آمیز نبوده است. جدول (۳) ضریب جینی را در این کشورها نشان می‌دهد.

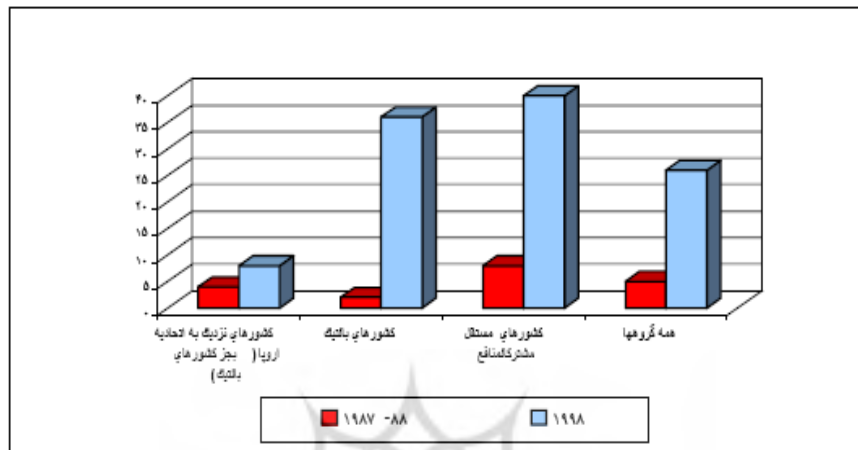
جدول (۳): ضریب جینی (نسبت به صد) در کشورهای اروپای شرقی

کشور	قبل از گذار (۱۹۸۹)	میانگین گذار (۱۹۹۶)	پس از گذار (۲۰۰۲)	درصد تغییر
استونی	۲۸	۳۶	۳۹	+۴۰
مجارستان	۲۲	۲۵	۲۷	+۱۹
لتوانی	۲۶	۳۲	۳۶	+۳۸
لهستان	۲۷	۳۳	۳۵	+۲۸
اسلواکی	۱۹	۲۴	۲۷	+۳۸
چک	۲۰	۲۴	۲۳	+۱۸
مشترک المنافع	۲۳	۲۹	۳۱	+۲۹

منبع: (ژانوس کورنی، ۲۰۰۵، ص ۳۸).

نمودار (۳) نیز فاجعه افزایش فقر را به خوبی نشان می‌دهد. جمعیت زیر خط فقر در تمامی این کشورها افزایش یافته است. تجربه این کشورها بیانگر آن است که علاوه بر

کاهش رشد اقتصادی، نابرابری افزایش یافته است (بر عکس آسیای شرقی که ضمن افزایش رشد اقتصادی، نابرابری کاهش یافته است).



نمودار (۳): درصد جمعیت زیر خط فقر در کشورهای در حال گذار

منبع: (IMF, ۲۰۰۰، ص ۱۰۰).

در راستای بدتر شدن وضعیت اقتصادی کشورهای اروپای شرقی، جرم و جنایت نیز بیشتر شد، تا بار دیگر نشان دهد: «وقتی فقر و فلاکت از دری وارد شود، ایمان از در دیگر خارج می‌شود». جدول (۴) میزان جرم و جنایت در دوران گذار را نشان می‌دهد.

جدول (۴): میزان جرم و جنایت نسبت به سال پایه (۱۰۰ = ۱۹۸۹)

کشور	۱۹۹۰	۱۹۹۴	۱۹۹۸	۲۰۰۲
استونی	۱۲۴	۲۰۰	۲۷۰	۳۲۱
مجارستان	۱۵۳	۱۷۵	۲۷۲	۱۹۳
لتونی	۱۵۳	۱۷۵	۲۷۲	۱۹۳
لهستان	۱۶۱	۱۶۳	۱۹۲	۲۵۳
اسلواکی	۱۵۰	۲۹۳	۱۹۸	۲۲۷
چک	۱۸۰	۳۰۹	۳۵۵	۳۱۳
مشترک المنافع	۱۳۷	۱۹۸	۲۲۸	۲۴۲

منبع: (ژانوس کورنی، ۲۰۰۵، ص ۴۲).

این بحران‌ها و کاهش رشد اقتصاد جهانی در زمانی که پارادایم آزادسازی بر جهان حاکم بوده است، باعث تردید در این چارچوب و سیاست‌های برگرفته از آن شد. حتی کارشناسان صندوق بین‌المللی پول که کمتر از بانک جهانی در سیاست‌های خود تجدیدنظر کرده‌اند، عدم نظارت دولت را عامل اصلی بحران‌های مالی دانستند (IMF، ۲۰۰۱، ص ۴).

ب. مغفول ماندن نقش نهادها در تجربه گذار اروپای شرقی

قسمت عمده‌ای از شکست اصلاحات در اروپا را می‌توان ناشی از درک نادرست مبانی اقتصاد بازار به همراه بد فهمی مبانی فرایند اصلاحات نهادی دانست. برای مثال، مدل‌های اصلاحات که بر مبنای اقتصاد متعارف نئوکلاسیکی استوار هستند، اهمیت مسائل مربوط به اطلاعات، از جمله مشکلاتی که حکمرانی شرکتی منشأ آنهاست، همچنین اهمیت سرمایه اجتماعی و سازمانی و زیرساخت‌های نهادی و حقوقی مورد نیاز برای ایجاد یک اقتصاد بازار کارآمد را دست کم گرفته‌اند. به طور نمونه، ثابت شده که وعده تحول سریع اقتصادی و ایجاد «سرمایه‌داری مردمی» به کمک خصوصی‌سازی کوپنی، موفقیت‌آمیز نبوده است (استیگلیتز، ب / ۱۹۹۹، ص ۳-۶).

نمونه‌ای از عدم توجه به نهادها در فرایند گذار را می‌توان در مقایسه وضعیت روسیه در سال ۱۹۹۰ (پایان جنگ سرد) با آمریکا در سال ۱۹۴۵ (پایان جنگ جهانی دوم)، توسط کارشناسان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دانست. پس از ۱۹۴۵، بیشتر کشورهای غربی و از جمله ایالات متحده از حالت بسیج جنگی به اقتصاد زمان صلح تغییر جهت دادند. کارشناسان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی استدلال می‌نمودند که در دوران پس از جنگ جهانی نیز بسیاری بیم داشتند که به دنبال کنار گذاشتن اقتصاد دستوری و دولتی (که ناشی از شرایط جنگ بود)، رکود عمده‌ای در اقتصاد آمریکا به وجود آید (در سال ۱۹۴۵، ۳۷ درصد تولید ناخالص داخلی به هزینه‌های دفاعی اختصاص داده شده بود که این رقم با کاهشی شدید به ۷ درصد در سال ۱۹۴۷ رسیده بود)؛ ولی نه تنها اقتصاد در گذار به سمت بازار دچار رکود نشد، بلکه به سرعت رشد و توسعه همه جانبه را تجربه نمود؛ بنابراین، بر اساس توجیه این کارشناسان جای نگرانی در مورد گذار روسیه به سوی بازار وجود نداشت. این نظرها در عرصه عمل با شکست رو به رو شد. هم اکنون و پس از تجربه گذار

بلوک شرق می‌دانیم که مقایسه‌گذار آمریکای پس از جنگ جهانی دوم با روسیه پس از جنگ سرد درست نیست. مهم‌ترین دلیل این است که قبل از جنگ دوم جهانی، ایالات متحده، صاحب نهادهای اساسی بازار بود. اگر چه در طول جنگ، بیشتر آنها تعطیل شده بود و نظام «کنترل و دستور» جایگزین آنها شده بود، ولی ساختار اقتصادی و اجتماعی آمریکا با نهادهای بازار همراه بود، در صورتی که اروپای شرقی، به ویژه روسیه، فاقد این ساختارهای ضروری برای گذار بود.

مشکلاتی را که روسیه در سال ۱۹۸۹ با آن رو به رو بود، در نظر بگیرید: در روسیه مؤسساتی بودند که با نام مشابه در غرب هم وجود داشت، ولی کارکردشان فرق داشت. روسیه صاحب بانک‌هایی بود که پس‌اندازها را جمع‌آوری می‌کرد، ولی تصمیم در مورد اعطای وام‌ها به عهده آنها نبود. همچنین هیچ مسئولیتی در برابر نظارت بر نحوه مصرف وام‌ها و حتی بازپرداخت آنها نداشتند. بنگاه‌های تولیدی نیز در روسیه مشغول به کار بودند، ولی فقط به تولید کالاهایی می‌پرداختند که دولت به آنها تکلیف کرده بود و نهادهای تولید نیز توسط دولت به آنها داده می‌شد. در اتحاد شوروی هم، مثل اقتصاد بازار، کالاها قیمت داشتند؛ ولی این قیمت‌ها، نه به وسیله بازار، بلکه توسط دولت تعیین می‌شد (استیگلیتز، الف/۱۳۸۲، ص ۱۷۵).

باید توجه داشت که در کشورهایی که اقتصاد بازار جا افتاده است، چارچوب‌های حقوقی و مقررات مورد نیاز در طی بیش از یک و نیم قرن در پاسخ به مسائل و مشکلات ایجاد شده، فراهم گردیده است. مقررات بانکی پس از شکست‌های عظیم بانکی و مقررات اوراق بهادار بعد از حوادثی که در آن سهام‌داران نامطلع فریب داده شدند، به وجود آمد. کشورهای که به دنبال گذار به سوی اقتصاد بازار بودند، این تجربه‌ها را دست کم انگاشتند. توصیه‌های اجماع واشنگتنی مبتنی بر کوتاه‌ترین راه به سوی اقتصاد بازار بود، بدون اینکه پیش‌نیازهای لازم، مانند حقوق مالکیت و مقررات ثبت و ضبط املاک را در نظر بگیرند.

ج. بی‌توجهی به لزوم توالی و سرعت اصلاحات در اجماع واشنگتنی

اجماع واشنگتنی از رویکرد اصلاحات با حداکثر سرعت استفاده می‌کند. هیرشمن در سال ۱۹۷۳، رویکرد ایدئولوژیکی و بنیادی برای اصلاحات تعریف کرد که در تقابل با رویکرد اجماع پساواشنگتنی است که قائل به اصلاحات ترمیمی، تدریجی، ذره ذره و

انطباقی است. در این رویکرد، باید گذار به اقتصاد بازار را به عنوان یک فرایند (و نه طرح ضربتی) در نظر گرفت. از این دیدگاه، اصلاحات را باید با سرعتی عقلایی و با توجه به توالی و ترتیب امور به پیش برد. البته باید توجه نمود که مخالفت اجماع پساواشنگتنی با «شوک درمانی»، مثلاً برای تنظیم دوباره انتظارات تورمی در یک برنامه تورم‌زدایی نیست. اختلاف نظر عمدتاً درباره استفاده عمدی از رویکرد شوک درمانی برای «نصب نهادها» است.

در روسیه با تبعیت از رویکرد شوک درمانی و در هیجان رسیدن به اقتصاد بازار در سال ۱۹۹۲، یک شبه بیشتر قیمت‌ها آزاد شد و تورمی به وجود آمد که همه پس‌اندازها را از بین برد و مسئله ثبات اقتصادی را در رأس دستور کار دولت قرار داد. آنچه مشخص بود، اینکه با آن تورم شدید (که هر ماه دو رقمی بود) اصلاحات اقتصادی به شکست می‌انجامید؛ بنابراین، نخستین دور شوک درمانی-آزادسازی ناگهانی قیمت‌ها- دور دوم شوک درمانی را اجتناب‌ناپذیر نمود: مهار تورم با سیاست پولی انقباضی و افزایش نرخ بهره.

آزادسازی و تثبیت اقتصادی دو ستون اصلی راهبرد اصلاحات بودند. خصوصی‌سازی سریع نیز ستون سوم آن بود؛ اما دو ستون اول موانعی برای ستون سوم فراهم آورد. تورم شدید اولیه، پس‌اندازهای بیشتر مردم روسیه را از میان برد و لذا افراد کافی در کشور نبودند که بنگاه‌های خصوصی شده را خریداری کنند. حتی اگر هم قادر به خریداری بودند، به سختی می‌توانستند آنها را بازسازی کنند، چرا که علاوه بر نرخ‌های بهره بالا، مؤسسات مالی که سرمایه لازم را تأمین کنند، وجود نداشت.

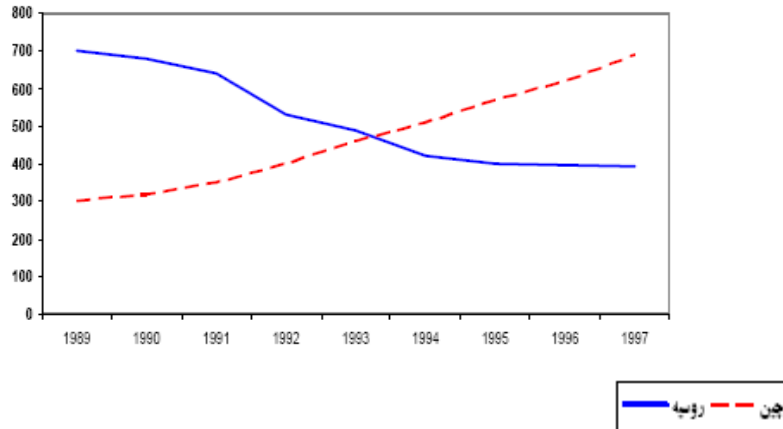
در مقابل، چین با رویکرد تدریج‌گرایانه، اصلاحات را از بخش کشاورزی آغاز نمودند. مهم‌ترین مسئله برای چینی‌ها مربوط به پویایی‌های اقتصاد و به ویژه چگونگی حرکت از قیمت‌های مختل شده به قیمت‌های بازار بود. چینی‌ها با یک راه‌حل هوشمندانه یک نظام دوگانه قیمت‌گذاری طراحی کردند که در آن بنگاه‌ها هر چه زیر سهمیه‌شان تولید می‌کردند (یعنی آنچه در نظام دستوری-کنترلی قبلی تولید می‌کردند) به بهای قبل می‌فروختند، ولی هر چه را که اضافه بر سهمیه قبل تولید می‌کردند، می‌توانستند به قیمت آزاد عرضه نمایند و از منافع آن بهره‌مند شوند. در این روش، در

حالی که انگیزه‌ها برای حرکت به سمت رقابت ایجاد می‌گردید، ضررها و مشکلات آزادسازی یک باره قیمت‌ها نیز بروز نمی‌کرد. در این روش، دولت به آرامی از سهمیه‌های خود کم می‌کرد تا نظام نوپای قیمت‌ها بتواند قیمت‌های مختل شده را تنظیم نماید (همان، ص ۲۲۴).

آنچه اهمیت دارد اینکه چین رقابت و ایجاد بنگاه‌های جدید را بر خصوصی‌سازی اولویت داد. چین در عین حال که به ثبات اقتصادی اهمیت می‌داد، اما هیچ‌گاه ابزارها را با هدف‌ها اشتباه نکرد. چین می‌دانست که اگر قرار است ثبات اقتصادی حفظ شود، باید از بیکاری وسیع دوری کند. چین آزادسازی اقتصاد را به شیوه‌ای انجام می‌داد که مطمئن شود، منابعی که جا به جا می‌شوند، بیکار نمی‌مانند و به کاربرد کارآمدتری اختصاص می‌یابند.

ژانوس کورنی، استاد دانشگاه هاروارد، معتقد است که برای کاهش کمیت دولت و گذار به اقتصاد بازار دو استراتژی وجود دارد: الف. استراتژی خصوصی‌سازی؛ ب. استراتژی عدم واگذاری شرکت‌های دولتی و به جای آن، فراهم کردن فضای مناسب کسب و کار برای رشد بخش خصوصی. نامی که کورنی برای استراتژی دوم می‌گذارد، «رشد ارگانیک بخش خصوصی» است؛ یعنی اگر ما بستر رشد بخش خصوصی را فراهم کنیم، این بخش به تدریج وارد صحنه اقتصاد می‌شود؛ همان چیزی که استیگلیتز از آن با «رشد بخش خصوصی از پایین» نام می‌برد. استیگلیتز، مقاله‌ای در سال ۲۰۰۴ نوشت و شواهد تجربی و دلایل نظری برتری استراتژی رشد ارگانیک بخش خصوصی را مرور می‌نماید.

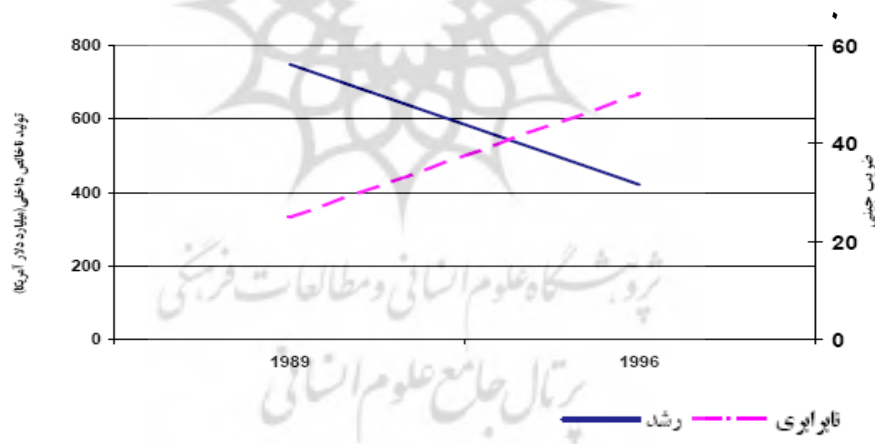
موفقیت چین در دهه گذشته، درست در مقابل ناکامی روسیه قرار دارد. در حالی که، چین در دهه ۹۰ با نرخ متوسط ۱۰ درصد در سال رشد کرد، روسیه به طور متوسط سالانه ۵/۶ درصد رشد منفی داشت (همان، ص ۲۲۳). نمودار (۴)، نتیجه همین وضعیت است.



نمودار(۴): تولید ناخالص روسیه و چین، میلیارد دلار (سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۷)

منبع: (همان، ب/ ۱۹۹۹، ص ۴).

روسیه، نه فقط در این دهه دچار رکود شد؛ بلکه نمودار (۵) نشان می‌دهد که چگونه هم‌زمان با کاهش رشد اقتصادی، نابرابری نیز افزایش یافته است.



نمودار(۵): تولید ناخالص داخلی و ضریب جینی در روسیه

منبع: (همان).

د. تجربه آسیای شرقی

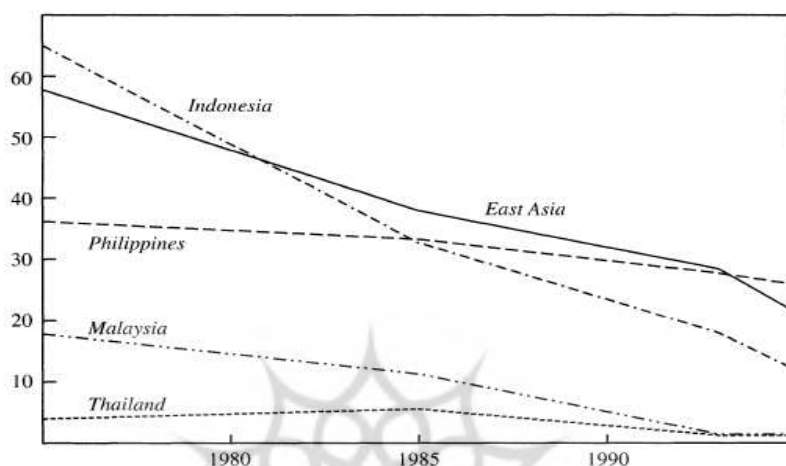
مشاهده توسعه موفق و حتی بنا به برخی گفته‌ها، معجزه آسیای شرقی، یکی از انگیزه‌های حرکت به فرا سوی اجماع واشنگتنی بود. ترکیبی از پس‌انداز بالا،

سرمایه‌گذاری در آموزش پرورش و سیاست صنعتی هدایت شده از سوی دولت، منطقه را به یک موتورخانه اقتصادی بدل کرده بود. برای چندین دهه نرخ رشد اقتصادی منطقه فوق‌العاده بود و سطح زندگی ده‌ها میلیون نفر به شدت بالا رفته بود. منافع رشد اقتصادی هم به گونه وسیعی میان همه تقسیم شده بود. البته مشکلاتی هم در روش توسعه اقتصادی آسیایی وجود داشت؛ اما در کل دولت‌های منطقه راهبردی را برگزیدند که تنها نقطه اشتراک آن با «اجماع واشنگتنی»، اهمیت دادن به ثبات اقتصاد کلان بود. (همان، الف / ۱۳۸۲، ص ۱۲۲).

در آسیای شرقی نیز تجارت آزاد دارای اهمیت بود، ولی این کار به تدریج و همراه با ایجاد شغل در صنایع صادراتی صورت گرفت. در حالی که یکی از سیاست‌های اجماع واشنگتنی، تأکید بر آزادسازی سریع بازارهای پولی، مالی و سرمایه بود، کشورهای آسیای شرقی این بازارها را به آرامی باز کردند و بعضی از موفق‌ترین‌هایشان هنوز راه درازی در این زمینه در پیش دارند. در تقابلی آشکار با توصیه‌های اجماع واشنگتنی در مورد خصوصی‌سازی، دولت‌های منطقه، شرکت‌های کارآیی در سطح ملی و محلی تأسیس کردند که نقش کلیدی در موفقیت این کشورها داشت. در حالی که، اجماع واشنگتنی به نابرابری درآمدها اهمیتی نمی‌داد، دولت‌های آسیای شرقی بر این باور بودند که برطرف کردن نابرابری‌ها از نظر حفظ هم‌بستگی اجتماعی مهم است و هم‌بستگی اجتماعی هم برای ایجاد فضای مناسب سرمایه‌گذاری و رشد ضروری است. به طور کلی، اجماع واشنگتنی بر نقش دولت در سطح حداقل آن تأکید داشت، دولت‌های آسیای شرقی، بازارها را خودشان شکل دادند و هدایت کردند.

بدون شک می‌توان سیر توسعه اقتصادی در شرق آسیا را یک آگوی بی‌نظیر ارزیابی نمود. در هیچ نقطه دیگری از جهان تا کنون مشاهده نشده است که در مدت کوتاهی چنین افزایش چشم‌گیری در درآمدها حاصل شود و این همه آدم از فقر بیرون آیند. نمودار (۶) به روشنی نشان می‌دهد در اواسط دهه ۱۹۷۰، نزدیک به ۶۰ درصد جمعیت این منطقه از جهان زیر خط فقر زندگی می‌کردند و پس از گذشت تنها دو دهه، جمعیت زیر خط فقر به حدود ۲۰ درصد رسیده است (فورمن^۱ و استیگلیتز، ۱۹۹۸،

ص ۱۰). نسخه‌های قطعی اجماع واشنگتنی از ارائه چارچوب مناسب برای درک موفقیت‌های اقتصادی آسیای شرقی ناتوانند، چون کشورهای آسیای شرقی به جز ثبات اقتصاد کلان به سایر توصیه‌های اجماع واشنگتنی توجهی نکردند.



نمودار (۶): درصد جمعیت زیر خط فقر در آسیای شرقی (سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۹۵)

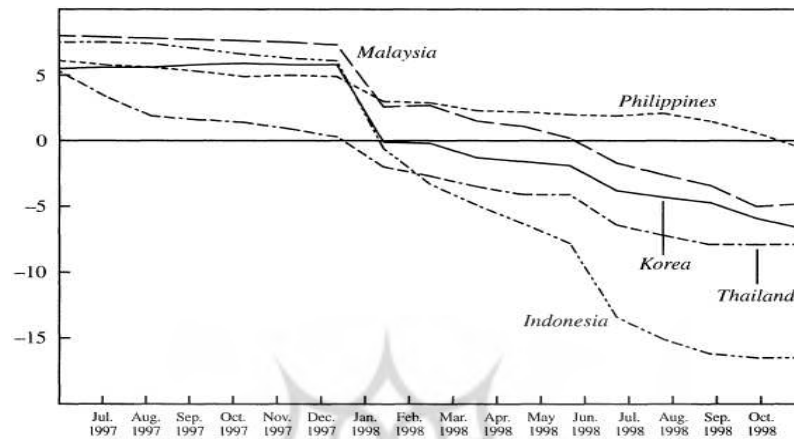
منبع: (فورمن و استیگلیتز، ۱۹۹۸، ص ۱۰).

از اوایل دهه ۱۹۹۰، با تشدید فشارهای صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بر روی کشورهای شرق آسیا برای آزادسازی حساب سرمایه، کارشناسان غربی مطمئن شده بودند که طلوع عصر جدیدی فرا رسیده است. صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بر این باور بودند که آزادسازی کامل حساب سرمایه باعث می‌شود که این منطقه حتی رشدهای سریع‌تری را تجربه کند؛ بنابراین، با اعمال فشار، اقتصادهای آسیای شرقی را به آزادسازی بازار سرمایه وادار کردند.

سرانجام روز دوم ژوئیه ۱۹۹۷ فرا رسید، وقتی «بات» (پول ملی تایلند) سقوط کرد، هیچ کس نمی‌دانست که این آغاز بزرگ‌ترین بحران پس از «رکود بزرگ» می‌باشد و بحرانی است که تمامی جهان را در برابر تهدید قرار خواهد داد.

نمودار (۷) نشان می‌دهد که چگونه در مدت کوتاهی بحران سراسر منطقه را درنوردید و نرخ‌های رشد بالای ۵ درصدی اقتصادهای منطقه را ناگهان منفی نمود. استیگلیتز معتقد است که آزادسازی سرمایه، حتی برای کشورهای دارای نهادهای

مالی قدرتمند، می‌تواند خطرناک باشد. بنابراین، از نظر او، آزادسازی حساب سرمایه، بزرگ‌ترین اشتباه کشورهای شرق آسیا بود که فاقد نهادهای مالی قدرتمند بودند (همان، ۲۰۰۳، ص ۹).



نمودار (۷): نرخ رشد اقتصادی در آسیای شرقی (سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۸)

منبع: (همان، ص ۳).

اتفاق بسیار مهمی که باعث تشدید این بحران شد، تغییر جریان سرمایه از تمایل برای ورود به تمایل برای خروج بود. شاید واقعاً هیچ کشوری نتواند این تغییر ناگهانی را تحمل نماید. به طور نمونه، در مورد تایلند جریان خروج سرمایه به ۷/۹ درصد تولید ناخالص ملی در ۱۹۹۷، ۱۲/۳ درصد در ۱۹۹۸ و ۷ درصد در ۱۹۹۹ رسید. مشخص است که کشورهای در حال توسعه توان رویارویی با این حجم عظیم خروج سرمایه را نخواهند داشت (استیگلیتز، الف / ۱۳۸۲، ص ۱۳۰).

کاستی‌های نظری اجماع واشنگتنی

منتقدین نئولیبرالیسم اقتصادی معتقدند که چند عامل سبب ارزیابی درباره سیاست‌های اجماع واشنگتنی، از جمله نقش بهینه دولت، در توسعه اقتصادی شد:

۱. اقتصاددانان و تصمیم‌گیران به این واقعیت پی بردند که عملکرد رشد اقتصادی

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در طول دهه ۱۹۸۰ بسیار بد بوده است.

۲. اقتصاددانان دریافتند که گرچه بیشتر کشورهای رو به توسعه در دهه ۱۹۸۰ عملکرد ضعیفی در زمینه رشد داشتند؛ ولی کشورهای آسیای شرقی و برخی از کشورهای جنوب آسیا، که در آنها دولت‌ها به نقش فعال خود ادامه داده‌اند، به رشد بسیار خوبی رسیدند.

۳. در دهه ۱۹۸۰، در کشورهای OECD واکنش قدرتمندی علیه فلسفه نئولیبرال شکل گرفت، که باعث اتخاذ یک موضع فعال از جانب دولت شد. در بیشتر کشورهای غربی دولت‌های کارگری جانشین دولت‌های محافظه کار شدند و نفوذ بین‌المللی ژاپن، که در آن دولت نقش فعالی را بازی می‌کند، افزایش یافت.

۴. متفاوت بودن موفقیت اصلاحات در کشورهای رو به توسعه در دهه ۱۹۸۰، نهادهای بین‌المللی را به درک این امر کمک کرد که این دولت‌های توانا و متعهدند که اصلاحات را پیش می‌برند و اداره می‌کنند (آدلمن، ۱۹۹۹، ص ۷).

منتقدین معتقدند که این سیاست‌ها به منظور رسیدن به هدف‌های گوناگونی شکل گرفته‌اند که لزوماً این هدف‌ها با همدیگر سازگاری و هم‌خوانی ندارند. البته برخی از این سیاست‌ها دارای آثار جانبی است که از اثربخشی این برنامه می‌کاهد.

به طور مثال، کاهش ارزش پول ملی، که یکی از اجزای برنامه‌های تعدیل است، علاوه بر اینکه می‌تواند واردات را کاهش داده و تولیدات صادراتی را افزایش دهد، از سه طریق قادر است قیمت کالاهای داخلی را افزایش دهد،^۲ که عبارت است از (وودوارد، ۱۳۷۵، ص ۷۴-۷۵):

الف. کالاهایی که بیشتر جنبه صادراتی دارند، ولی در داخل کشور عرضه می‌شوند (زیرا باید به تولیدکنندگان پول بیشتری پرداخت شود تا حاضر باشند که کالاهایشان را به جای اینکه صادر کنند، در بازارهای داخلی به فروش برسانند).

ب. کالاهای تولید شده در داخل کشور که با کالاهای وارداتی و یا سایر کالاهایی که قیمت‌شان به سبب کاهش رسمی ارزش پول افزایش یافته، در حال رقابت است (زیرا تولیدکنندگان دیگر مجبور نیستند برای رقابت، قیمت‌های خود را خیلی پایین نگه دارند).

1. Adelman

۲. افزایش قیمت‌ها در تناقض با ثبات اقتصاد کلان است که یکی از محورهای اصلی بسته سیاسی اجماع واشنگتنی است.

ج. آن دسته از کالاهای تولید شده در داخل کشور که مواد اولیه خود را از واردات و یا کالاهای جانشین واردات و یا کالاهای صادراتی تأمین می‌کنند (به علت بالا بودن هزینه تولید آنها).

علاوه بر این، بسیاری از اجزای برنامه‌های تعدیل باعث افزایش کسری بودجه می‌شود. یکی از اینها کاهش رسمی ارزش پول است که مخارج ارزی دولت را افزایش می‌دهد. برای بسیاری از کشورهای بدهکار این مخارج نسبت زیادی از کل هزینه‌های دولت را به دلیل میزان عظیم بدهی خارجی و اینکه بسیاری از کالاهای مورد نیاز این کشورها باید از کشورهای خارجی وارد شود، تشکیل می‌دهد. همچنین، از آنجا که یکی از مهم‌ترین منابع درآمدی بیشتر کشورهای در حال توسعه، از طریق تعرفه‌های مالیاتی است، پس کاهش حجم واردات می‌تواند به کاهش سطح درآمدهای دولت کمک کند؛ بنابراین، در فرایند تعدیل بین اهداف مالی (کسری بودجه) و هدف‌های تراز پرداخت‌ها، تضاد مستقیمی وجود دارد. علاوه بر تعارض‌های درونی روند تعدیل کلان اقتصادی، این تعدیل در بسیاری از حوزه‌ها با تعدیل ساختاری نیز اختلاف‌ها و ناسازگاری‌هایی دارد. به طوری که بین آزادسازی تجارت (ابزار اصلی بیشتر برنامه‌های تعدیل ساختاری) و سیاست‌های محدودکننده مالی (ابزار اصلی برنامه‌های تعدیل کلان اقتصادی) تعارض‌های آشکاری به چشم می‌خورد. چنانچه محدودیت‌های تجاری به شکل تعرفه بر روی واردات اعمال شود، مهم‌ترین اقدام برای اصلاح و آزادسازی تجارت همان کاهش میزان تعرفه‌هاست. اما از آنجا که تعرفه‌ها، منبع مهمی از درآمد دولت‌ها را تشکیل می‌دهد، پس هر گونه کاهش در میزان آن، کاهش مستقیمی در درآمدهای دولت دارد و باعث افزایش کسری بودجه می‌شود. (همان، ص ۷۶-۸۱).

از طرفی دیگر، آزادسازی مالی دارای اثرهای انقباض و انبساط پولی است؛ چرا که آزادسازی مالی مستلزم اقداماتی می‌باشد، مانند: قطع و یا کم کردن محدودیت نرخ بهره، کاهش دادن میزان سپرده‌هایی که بانک‌های تجاری موظف هستند در بانک مرکزی نگهداری کنند، شدت بخشیدن به رقابت میان بانک‌ها، کاهش وام‌دهی به بخش‌ها و حوزه‌های خاص از اقتصاد، کاهش وام‌های حمایت شده و سوبسیدار که بانک مرکزی به برخی بخش‌های اقتصاد می‌پردازد.

آدلمن،^۱ نیز (۱۹۹۹، ص ۶) معتقد است که نظریه نئوکلاسیک توسعه از این واقعیت غفلت کرده که نمی‌توان مفروض‌های اقتصاد نئوکلاسیک را که برای تضمین تعادل‌های نئوکلاسیک بازار ضروری است، برای کشورهای در حال توسعه به کار برد. بازار در کشورهای در حال توسعه بدون تحرک بوده، ناکامل و ناکارآمد است و دارای اطلاعات ناقص و غیر قابل پیش‌بینی می‌باشد. بیشتر این کشورها پایه‌های نهادین یک اقتصاد نئوکلاسیک را ندارند و نمی‌توان این پایه‌ها را یک شبه خلق کرد. تعادل‌های بازار به توزیع اولیه ثروت بستگی دارد. اگر این توزیع بهینه نباشد، یک اقتصاد نئوکلاسیک، حتی رفاه اجتماعی ایستا را به حداکثر نمی‌رساند. همچنین طرفداران نئوکلاسیک توسعه از نظریه بهینه دوم غفلت کردند، چون حذف همه قید و بندهای نظارتی بازارها ناممکن است.

از نظراستیگلیتز (ب/ ۱۳۸۲، ص ۱۳۵) سیاست‌های اجماع واشنگتنی همچنان که افق دید محدودی داشتند، بدون زمینه‌های تاریخی نیز بودند، به ویژه در مورد نقش دولت در اقتصاد، به راحتی موارد ذیل را نادیده گرفته‌اند:

۱. تلاش‌های موفقیت‌آمیز برای توسعه در ایالات متحده آمریکا و بسیاری از کشورها در مراحل ابتدایی خود با نقش فعال دولت همراه بوده است.

۲. بسیاری از جوامع، در دهه‌های پیش از درگیر شدن فعال حکومت‌ها در مسائل گوناگون اقتصادی، از توسعه بازمانده‌اند. در واقع، توسعه در جهان، یک استثنا بوده است، نه یک قاعده.

۳. مهم‌تر از همه اینکه ویژگی اقتصادهای سرمایه‌داری پیش از دوران دخالت گسترده دولت‌ها، نه تنها سطح بالای بی‌ثباتی اقتصادی، بلکه مشکلات فراگیر اقتصادی و اجتماعی بوده است.

پس از تجربه‌های تلخ ناشی از اجرای توصیه‌های سیاستی اجماع واشنگتنی، بسیاری از طرفداران مشهور، از آن فاصله گرفتند. جدول (۶) نام‌های برخی از صاحب‌نظران برجسته که به نقد سیاست‌های تعدیل پرداخته‌اند را نشان می‌دهد.

1. Adelman

جدول (۶): نام اقتصاددان و سال ارائه مقاله انتقادی از سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیسم

نام منتقد	تاریخ ارائه مقاله انتقادی	نام منتقد	تاریخ ارائه مقاله انتقادی
آریل بوریا	۲۰۰۴	بورسوک ریچارد	۱۹۹۹
استرن نیکلاس	۲۰۰۱	پیزورسکی آدام	۱۹۹۳
استریتن پل	۱۹۹۴	آریل بوریا	۲۰۰۴
استیگلitz جوزف	۱۹۹۶-۱۹۹۷- ۱۹۹۸-۱۹۹۹- ۲۰۰۰-۲۰۰۲- ۲۰۰۳-۲۰۰۴	توی جان	۱۹۹۳
آمارتیا سن	۱۹۹۹	رودریک	۲۰۰۳
باردهان پراناب	۲۰۰۲	سانجر دیوید	۲۰۰۲
باریو رابرت	۱۹۹۸	فاین بن	۲۰۰۳
براود رایین	۲۰۰۴	کروگر آنه	۲۰۰۴
بلاستین پال	۱۹۹۸	کروگمن پال	۱۹۹۸-۱۹۹۹
بهادری آمیت	۲۰۰۰	کوک پاتریک	۱۹۹۵
بهاگواتی جاگدیش	۱۹۹۸-۲۰۰۲	لعل شانجی	۲۰۰۳-۲۰۰۲

منبع: (یوسفی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۸).

شکل‌گیری اجماع جدید

با توجه به مطالب ارائه شده، برخی از سیاست‌گذاران و اقتصاددانان به تدریج به این نتیجه رسیدند که سیاست‌های گذشته (اجماع واشنگتنی) برای بهبود فرایند توسعه کامل نیست. در این شرایط به مرور افکار تجدیدنظر طلبانه‌ای در ادبیات توسعه اقتصادی با عنوان «اجماع پساواشنگتنی» شکل گرفت. پس از مطالعه بسیار، بانک جهانی نیز نارسایی‌های سیاست‌های اجماع واشنگتنی را پذیرفت و از طریق اقدام‌ها و سیاست‌های تکمیلی معروف به اصلاحات نسل دوم یا اجماع پساواشنگتنی، سعی در اصلاح سیاست‌های گذشته خود نمود. در همین مورد، بانک جهانی می‌گوید: «شواهد و رویکردهای جدید تئوریک بحث را عمیق‌تر کرده و مسائل را تغییر داده است. یکی از

ویژگی‌های دلگرم‌کننده تحلیل مدرن توسعه تأکید فزاینده بر اسناد و شواهد است. ما کمتر نظرات ساده استاندارد زندگی و رفاه و لذا فقر و نابرابری را ارائه می‌نماییم. به همین ترتیب، توجه بیشتری به درک فرایندهای اقتصادی و اجتماعی داریم که آموزش و بهداشت را ارتقاء می‌دهند» (یوسفی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷).

در رویکرد اجماع پساواشنگتنی، بیان می‌شود که علت‌های شکست، بسیار ریشه‌دار بوده و به بدفهمی مبانی اقتصاد بازار و نیز ناتوانی از درک مبانی روند اصلاحات مربوط است. از سوی دیگر، بخشی از مشکل به خاطر اتکای بیش از حد به مدل‌های کتب درسی علم اقتصاد بود. به ویژه آنکه کتب درسی به شیوه معمول به مدل‌های نئوکلاسیکی متکی بوده و بقیه مکاتب (از قبیل آنچه شومپتر و هایک مطرح کرده و بصیرت بیشتری درباره وضعیت اقتصادهای در حال گذار به ما می‌بخشند) کمتر مورد توجه واقع می‌شود (استیگلیتز، ب / ۱۹۹۹، ص ۶).

دانی رودریک معتقد است که وقتی دلیل‌های شکست سیاست‌های اجماع واشنگتنی را مرور می‌کنیم، متوجه می‌شویم که بسیاری از مشکل‌های مربوط به بی‌توجهی این اجماع به مسائل نهادی، ظرفیت‌سازی و اصلاحات اجتماعی است. رودریک می‌گوید: «اگر آزادسازی تجارت نتوانسته رشد فعالیت‌های اقتصادی مورد نظر را ارتقاء دهد، دلیل آن باید به خاطر این باشد که بازار کار به اندازه کافی انعطاف‌پذیر نبوده، سیستم مالی به اندازه کافی قوی عمل نکرده و سیستم آموزشی به اندازه کافی خوب نبوده است. اگر خصوصی‌سازی به خوبی کار نکرد و مورد استقبال قرار نگرفت، به خاطر این بود که سیستم حقوقی، قانونی و نظارتی مناسب وجود نداشت و یا به اجرا گذاشته نشد. اگر آزادسازی مالی باعث بحران‌های مالی شد. باید حتماً سیستم مدیریت شرکت‌ها ضعیف بوده باشد. اگر سیاست‌های انقباضی مالی سبب ثبات اقتصاد کلان نشود، باید بدین خاطر باشد که اعتبار کافی در اختیار نداشتند و لذا به دلیل نبود نهادهای اطمینان بخش (مانند بانک مرکزی مستقل و قوانین مالی) بوده است. اگر فقیران نفع زیادی نبردند و موقعیت خود را نسبت به قبل ناامن‌تر احساس کردند، باید به این دلیل باشد که برنامه‌های فقرزدایی هدفمند نبوده و چترهای حمایتی و تأمین اجتماعی به اجرا در نیامده است و فراموش نکنیم که اگر فساد به صورت جدی کنترل نشود، این پتانسیل را دارد که اثربخشی همه یا هر یک از این سیاست‌های اصلاحی را خنثی نماید» (همان، ص ۱۶۵).

پس از تجربه‌های دو دهه آخر قرن بیستم، بدون شک، افراطی‌گری بازاری پایان یافته است، اما این به معنی شکست پارادایم اقتصاد آزاد نمی‌باشد؛ بلکه آنچه مورد اطمینان است، نقص‌های این پارادایم است. در حقیقت، آنچه به عنوان سیاست‌های تعدیل مطرح می‌باشد، اصول بنیانی توسعه است که دستیابی به آنها از اهداف هر برنامه توسعه تلقی می‌شود، اما سؤال‌های مهم‌تری نیز در این رابطه وجود دارد که اولاً با توجه به گستردگی موضوعات، تأکید و اولویت باید بر کدام یک گذاشته شود و ثانیاً اجماع و اشنگتنی چه چیزهایی را نادیده گرفته است.

مطابق رویکرد اجماع پساواشنگتنی، سیاست‌های اصلاحی نیازمند رشد در تمام سطوح اجتماعی است و نباید به صورت نسخه‌های از قبل تعیین شده از طرف سازمان‌ها و نهادهای خارجی به کشورهای گوناگون تحمیل شود. بر این اساس، برخی سیاست‌های اصلی مورد تأکید اجماع پساواشنگتنی، عبارت است از (کولدوکو، ۱۹۹۹، ص ۲۶-۲۹):

۱. سازماندهی‌های نهادی، عوامل بسیار مهمی در فرایند حرکت به سمت رشد پایدار محسوب می‌شوند.
۲. سیاست‌ها باید به تدریجی بودن ایجاد نهادهای جدید و حذف نهادهای قدیمی توجه کافی داشته باشد.
۳. سیاست‌مداران باید توجه داشته باشند که اندازه دولت نسبت به کیفیت سیاست‌های آن و روش‌های تغییر اندازه دولت از اهمیت کم‌تری برخوردار است.
۴. سیاست‌های اصلاحی در کشورهای در حال گذار، باید برای حفاظت از اقتصاد بازار، سیستم قضائی را تغییر داده و بهبود بخشد.
۵. شتاب دادن به توسعه سازمان‌های غیر دولتی، یک ضرورت است.
۶. در طول دوره گذار، موضوع نحوه فعالیت دولت و سیاست‌های درآمدی برای رشد عادلانه، از اهمیت بسزایی برخوردار است.
۷. آزادسازی بازارهای مالی در کوتاه مدت حتماً باید از طرف دولت و با حمایت نهادهای مالی بین‌المللی، نظارت و کنترل شود.

استیگلیتز (۱۹۸۸، ص ۸) در چارچوب این دیدگاه، بر استفاده از ابزارهای سیاستی بیشتر برای پی‌گیری هدف‌های گسترده‌تر توسعه، شامل توسعه دموکراسی، مساوات طلب و پایدار تأکید می‌کند. وی معتقد است که پارادایم جدید توسعه باید به دنبال گسترش راه‌هایی برای دستیابی به تغییرات اجتماعی همه جانبه و مفید باشد. همچنین استراتژی جدید توسعه، باید کم‌تر تجویزی و دستوری بوده و تفکرش جامع‌تر از اجماع واشنگتنی باشد، که آن هم نیازمند فراهم آوردن عوامل کلیدی توسعه، از جمله گسترش آموزش، سلامتی و بالا بردن استانداردهای زندگی همراه با رشد تولید ناخالص داخلی است. بر این اساس، توسعه از دیدگاه اجماع پساواشنگتنی، نه فقط رشد اقتصادی، بلکه تحولات اجتماعی مفید همراه با رشد است.

نتیجه‌گیری

با توجه به کاستی‌های نظری و تجربی سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیسم می‌توان مدعی شد که این سیاست‌ها نمی‌تواند به عنوان «الگوی واحد» مورد استفاده اقتصادهای در حال گذار قرار گیرد. آنچه مشخص است اینکه بازار در کشورهای در حال توسعه، بدون تحرک بوده، ناکامل و ناکارآمد است. بیشتر این کشورها دارای پایه‌های نهادین یک اقتصاد نئوکلاسیک نیستند و نمی‌توان این پایه‌ها را به یک باره خلق کرد. از سوی دیگر، شرایط هر کشوری با کشورهای دیگر متفاوت است؛ بنابراین، انتخاب از میان سیاست‌های گوناگون و شیوه اجرای آنها به محدودیت‌ها، هنجارها، سرمایه‌های اجتماعی و میراث نهادی هر کشور بستگی دارد. بنابراین، باید گذار به اقتصاد بازار را به عنوان یک فرایند (و نه طرح ضربتی) در نظر گرفت. از این دیدگاه، اصلاحات را باید با سرعتی عقلایی و با توجه به توالی و ترتیب امور به پیش برد.

سیاست‌مداران باید توجه داشته باشند که اندازه دولت نسبت به کیفیت سیاست‌های آن و روش‌های تغییر اندازه دولت از اهمیت کمتری برخوردار است. از سوی دیگر، برای کاهش سهم دولت در اقتصاد آنچه مهم است کاهش نسبی اندازه دولت نسبت به اندازه بخش خصوصی می‌باشد که برای رسیدن به این هدف به جای تمرکز بر کوچک کردن دولت باید بر تقویت بخش خصوصی در راستای افزایش رقابت تأکید کرد. در واقع، اجماع پساواشنگتنی رویکردی می‌باشد که ناشی از درون اجماع واشنگتنی

است و دارای نقش تکمیلی برای اجماع واشنگتنی می‌باشد. آنچه مشخص است سیاست‌های مورد نظر اجماع واشنگتنی از اصول پذیرفته شده توسعه اقتصادی می‌باشد؛ ولی مشکل این است که بسیاری از این سیاست‌ها به خودی خود هدف محسوب شدند؛ در حالی که باید ابزاری برای رشد اقتصادی پایدارتر و عادلانه‌تر باشند؛ بنابراین، صرف وجود اجماع پیرامون یک موضوع ضامن صحت و کارآمدی آن نیست.



منابع

- استیگلیتز، جوزف، (الف / ۱۳۸۲)، *جهانی‌سازی و مسائل آن*، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی.
- _____ (ب / ۱۳۸۲)، «به سوی پارادایم جدید توسعه»، ترجمه دکتر اسماعیل مردانی، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۱۹۵-۱۹۶.
- اسنودن، برایان (۱۳۸۳)، *راهنمای نوین اقتصاد کلان*، ترجمه منصور خلیلی عراقی، انتشارات برادران.
- گمبل، آندره و پل، والتون (۱۳۸۵)، *سرمایه‌داری در بحران*، انتشارات ما.
- میدری، احمد (۱۳۸۵)، «خصوصی‌سازی یا رشد ارگانیک بخش خصوصی»، *مجله چشم‌انداز ایران*، ش ۳۹.
- _____ (۱۳۸۳)، *تغییر در سیاست‌های بانک جهانی و پیدایش نظریه حکمرانی خوب*، در حکمرانی خوب بنیان توسعه، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- وودوارد، دیوید (۱۳۷۵)، *تعدیل اقتصادی*، ترجمه غلامرضا آزاد و محمود محمدیان، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- یوسفی، محمدقلی (۱۳۸۶)، «بررسی علل شکست سیاست‌های تعدیل در فرایند توسعه اقتصادی»، *مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۲۳۲.
- Adelman, Irma (1999), *The Role of Government in Economic Development*, California Agricultural Conomics.
- Furman, Jason & Stiglitz, Josephe (1998), *Economic Crises: Evidence and Insights from East Asia*.
- IMF (2000), *World Economic Outlook*.
- Kolodko, Grazegorz (1999), *Ten Years of post-Socialist Transition: Lissons for Policy Reforms*, The Wold Bank, Policy Research Working Paper, Washington D.C.
- Stiglitz, Joseph (1998), *More Instrument and Bearder Goals: Moving Toward the Post-Washington Conseus*, WIDER Annul Lecture.

_____ (1999/ a), *Promoting Competition and Regulatory Policy*, Beijing, China.

_____ (1999/b), *Whither Reform? Ten Years of Transition*, World Bank, Washington D.C.

_____ (2003), "Lessons From the Financial Crisis in Asia", *Colombia University*.

